

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان

سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۵

صفحات ۹۹ - ۱۲۹

تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان روایی «ضحاک و فریدون»

بر اساس نظریه گرمس

سمیرا شفیعی^۱

حسینعلی قبادی^۲

دکتر حمیدرضا شعیری^۳

چکیده

نشانه-معناشناسی روایی بر دو اصل کنش و تغییر استوار است. کنشگران در این نظام اغلب بر اساس برنامه‌های از پیش تعیین شده پیش می‌روند تا به معنایی مطلوب دست یابند. به نظر می‌رسد که در بافت داستان‌های اسطوره‌ای گفتمان غالب، گفتمان منطقی-روایی است. در این جستار، داستان «ضحاک و فریدون» از شاهنامه فردوسی را از منظر نشانه-معناشناسی به روش توصیفی-تحلیلی واکاوی می‌کنیم تا نشان دهیم که تمامی مؤلفه‌های روایی داستان به سوی تغییر شرایط معنایی پیش می‌روند. نتایج حاکی است که این گفتمان پویاست و در انتهای داستان وضعیت اولیه به گونه‌ای به وضعیت ثانویه تغییر یافته که شرایط آن گونه که در ابتدا بوده نیست. مراحل تحول کلامی این گفتمان در چهار مرحله عقد قرارداد، توانشی، کنشی و ارزیابی خلاصه می‌گردد. ارزش مطرح برای هر دو شخصیت اصلی این داستان،

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، Samira.shafiee@modares.ac.ir

^۲ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، hghobadi@modares.ac.ir

^۳ - دانشیار زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه تربیت مدرس، shairi@modares.ac.ir

دریافت مقاله: ۹۵/۱/۱۷، پذیرش مقاله: ۹۵/۶/۱۰

مادی است. ضحاک در پی تاج و تخت و فریدون در پی نابودی حکومت ضحاک است. نظام کنشی-معنایی این گفتمان براساس شناسه مکانی به مکان‌های خودی، کنشی و واسطه‌ای قابل تقسیم است.

کلیدواژه‌ها: نشانه - معناشناسی، گرماس، ضحاک و فریدون، گفتمان روایی.

۱. مقدمه

از دیرباز ناقدان و پژوهشگران عرصه ادبیات توجه خاصی به فرایند تولید معنا داشته‌اند. چگونگی کارکرد و تولید معنا در نظام‌های گفتمانی باعث جذابیت‌هایی در گفتمان می‌گردد؛ اما باید دید این فرایند گفتمانی چگونه حاصل می‌گردد. بی‌شک عوامل متعددی باعث شکل‌گیری فرایند گفتمانی می‌گردد؛ ولی شاید یکی از مهم‌ترین آنها را بتوان در پس نشانه-معناها سراغ گرفت. هرگاه بحث گفتمان به میان می‌آید، آنچه توجه ما را بیش از هر چیز به خود معطوف می‌کند، چیزی است در ورای نشانه‌ها، در پس نشانه‌ها و در تعامل آنها با یکدیگر. هر نشانه در تعامل، چالش، تبانی، پذیرش، طرد، تناقض، تقابل، همگرایی، واگرایی، همسویی، دگرسویی و دگرگونی با نشانه‌های دیگر، حرکتی فرایندی را رقم می‌زند که این حرکت خود راه است به سوی تولید معنا. نشانه، حضور معنا را توجیه و معنا حضور نشانه را موثر می‌کند. علمی که به این گونه به بررسی فرایند تولید معنا می‌پردازد، نشانه - معناشناسی است؛ این علم هم به مطالعه، شناسایی و طبقه‌بندی نشانه‌ها و در نهایت اطلاق مدلولی به آنها و هم به یافتن واحدهای کوچک و بزرگ معنایی و پرداختن به معناهای ضمنی آنها می‌پردازد (شعیری، ۱۳۹۲: ۲۱).

نظام‌های گفتمانی متعدد و متکثرند؛ از جمله آنها می‌توان به نظام‌های روایی (Narrative)، القایی (manipulative)، تنش‌ی (tensif)، رخدادی، حسی، تصادفی و اتیک (Ethique) اشاره کرد. تعریفی که می‌توان از این نظام‌ها ارائه کرد، از این قرار است:

نظام روایی: هدف اصلی این نوع از گفتمان، تغییر وضعیت اولیه یا نابسامان به وضعیتی ثانوی یا سامان‌یافته است. کنش هسته مرکزی این نظام می‌باشد؛

نظام القایی: در نظام‌های گفتمانی، رابطه همواره از نوع تجویزی (رابطه‌ای از بالا به پایین) نیست؛ گاه دو کنشگر داریم که در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، بدون اینکه هیچ یک بر دیگری برتری موقعیتی داشته باشد. در این نوع از رابطه، آنچه که تعیین‌کننده است، قدرت القاست؛

نظام تنشی: در این نوع نظام‌گفتمانی، دیگر کنش نه تابع برنامه و قراردادی از پیش مشخص و نه تابع گفت و گوی تعاملی جهت متقاعدسازی است. در این نظام، تنش منشأ و سرچشمه گفتمان به شمار می‌رود و باعث حرکت کنشگر می‌گردد؛

نظام‌رخدادی: «رخدادها هستند که کنش را رقم می‌زنند و کنشگران در بسیاری از موارد هیچ نقشی در شکل‌گیری کنش ندارند. رخداد در نظام‌گفتمانی به اتفاقی گفته می‌شود که بدون دخالت کنشگران شکل می‌گیرد و منجر به بروز کنشی می‌گردد که اگر آن اتفاق نبود، ضرورتی برای تحقق آن احساس نمی‌شد»؛

نظام گفتمان مبتنی بر حس و تضاد: گرمس در نقصان معنا، عناصر مهم گفتمانی را در دو نظام احساسی و تضادفی دسته بندی می‌کند. در گفتمان مبتنی بر حس، تعامل بین سوژه و دنیا شکل می‌گیرد؛ و در گفتمان مبتنی بر تضاد، همه چیز فراتر از سوژه قرار دارد؛ گویا سوژه در وضعیت جبر معنایی قرار گرفته است. «همه چیز به مثابه رعدی می‌ماند که می‌آید و سوژه را دچار گیجی و سر درگمی می‌کند»؛

نظام گفتمان اتیک محور: تاکید بر ساختارهای زبانی، تا مدت‌ها بحث‌های اتیک‌محور را از مطالعات زبان‌شناسی حذف کرده بود؛ «اما مباحث کاربردی نظام ارزشی که گفتمان‌ها تولید می‌کنند، سبب گردید تا مطالعات زبان و معنا نیاز به استفاده از اتیک را بیش از پیش احساس کنند». شعیری میان اتیک با اخلاق تفاوت قائل است و می‌گوید: «اخلاق حوزه بایدهاست در حالی که اتیک حوزه خواستن‌ها است». اتیک نه تنها خود متضمن اخلاق اجتماعی است؛ بلکه خود اخلاق تولید می‌کند. به همین دلیل اتیک خلاقیتی بی‌همتا در جهت تولید اخلاقی زیبا یا منحصر به فرد است؛ در این صورت اتیک از اخلاق هم فراتر می‌رود (شعیری، ۱۳۹۳: تلخیص صص ۵۳-۷۰).

داستان ضحاک و فریدون (۱) به دلیل گره‌خوردگی خاص با نماد و اسطوره قابلیت بررسی نشانه-معناشناسانه را نیز به خود راه داده است. این داستان جزء داستان‌های کنش-محور است که هدف اصلی گفتمان آن، تغییر وضعیت اولیه به وضعیت ثانویه است. سؤال این پژوهش این است که بدانیم ساز و کار شکل‌گیری تولید معنا در این گفتمان کنش‌محور چگونه رخ می‌دهد؟ این داستان در سیر روایی خود باعث ورود نشانه‌هایی پرمعنا چون گرزه‌گوسر، درفش کاویانی و ... در گستره گفتمان می‌گردد و همین امر در تولید و شکل‌گیری معنا در داستان بسیار مؤثر است. به طور کلی، هدف از این مقاله نشان‌دادن انواع گفتمان و بررسی زنجیره‌های مختلف کلامی در گفتمان ضحاک و فریدون است.

در باب تحلیل نشانه-معناشناسی گفتمان رویارویی ضحاک و فریدون، طبق گواهی تارنمای مجلات تخصصی نور، تارنمای استنادی علوم جهان اسلام، مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی، بانک اطلاعات نشریات ایران و مرکز اسناد و مدارک علمی ایران (۲)، تا به امروز تحقیق مستقلی انجام نگرفته است؛ نیز چنین پژوهشی به صورت جداگانه توسط نگارنده این جستار مشهود نیست؛ اما آثار مرتبط با داستان فریدون و ضحاک، در قالب ۱۹ مقاله تدوین و به چاپ رسیده است. این مقالات عبارتند از: نگاه بینامتنی به یکی از اساطیر آسیای غربی و تطبیق آن با اسطوره ضحاک در شاهنامه فردوسی (فاطمه مدرسی و محمد بامدادی، ۱۳۸۹)، بینامتنیت دو متن: نقد تطبیقی داستان فریدون در شاهنامه و شاه لیر شکسپیر (محمد خسروی شکیب و همکاران، ۱۳۹۱)، نقد روان‌شناختی شخصیت ضحاک در شاهنامه (سپیده یزدان پناه، بی‌تا)، نکته‌هایی از روایات پایان کار ضحاک (سجاد آیدنلو، ۱۳۸۸)، کاوه، آهنگری فرودست یا خدایی فرود آمده (سید کاظم موسوی و اشرف خسروی، ۱۳۸۸)، تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون براساس نظریه یونگ (محمد رضا امینی، ۱۳۸۱)، فرانک، مام فریدون (اکبر شامیان ساروکلائی، ۱۳۸۸)، تحقیق تطبیقی داستان حضرت یعقوب و فریدون و فرزندان آنان (محمد مهدی پور، ۱۳۹۰)، زیباشناسی شر: بررسی تطبیقی جایگاه شر در نگاه فردوسی و شکسپیر با توجه به داستان ضحاک ماردوش و نمایشنامه مکبث (ابوالقاسم رادفر و احمد کیا، ۱۳۸۹)، روانکاوی نمادها در داستان ضحاک (محمد فشارکی و خسرو محمودی، بی‌تا)، مطالعه تطبیقی ساختار

بصری نگاره‌های نبرد فریدون و ضحاک در مکاتب دوره صفوی (سامره کاظمی، ۱۳۹۱)، افسانه کاوه، نماد قیامی پیروز در تاریخ ملی ایران (محمد امین محمدپور، ۱۳۹۳)، معنی ارتباط فریدون و ارتباط آن با سه نیروی او در سنت‌های اساطیری و حماسی ایران (چنگیز مولایی، ۱۳۸۸)، بازتاب اسطوره کاوه در داستان کوتاه رجل سیاسی جمالزاده (طاهره خوشحال دستجردی و محمد چهارمحالی، ۱۳۸۹)، بازآفرینی اسطوره بندهشن و مزدایی آفرینش در داستان ضحاک (فاطمه جهان پور و لیلا حق پرست، ۱۳۹۱)، بررسی نگاره آزمودن فریدون پسران را از منظر نشانه‌شناسی لایه‌ای (مریم خیری و همکاران، ۱۳۸۴)، نگاهی اسطوره‌شناختی به داستان ضحاک و فریدون بر مبنای تحلیل عناصر ساختاری آن (اختیار بخشی و همکاران، ۱۳۸۴)، تفسیری دیگر از بیت‌های بحث‌انگیز شاهنامه درباره وارونه خوئی ضحاک (ابوالفضل خطیبی، ۱۳۹۰)، بررسی روایات مربوط به ضحاک و گاو برماینه در متن‌های ایرانی (چنگیز مولایی، ۱۳۸۹).

یادآوری این نکته ضروری است که با توجه به جستجوی نگارنده در سایت‌های مختص مقالات در ادبیات فارسی و زبان‌شناسی، تا به امروز در باب موضوعی تحت عنوان «تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان روایی ضحاک و فریدون بر بنیاد نظریه گرمس»، به صورت جداگانه اثر مدوّتی به چاپ نرسیده است.

۲. روش تحقیق

تحلیل داده‌ها در این تحقیق با رویکردی نشانه-معناشناختی (جهت بررسی فرایند کنشی با توجه به چالش‌های تنشی که روند حرکت گفتمان را با نوسانات معنایی مواجه می‌سازند) و به شیوه کیفی و از نوع توصیفی-تحلیلی بوده است. اندیشه اصلی در رویکرد تحلیل داستان آن است که افراد به طور گسترده‌ای به تجارب خود معنا می‌دهند و تجارب خود را به شکل داستان منتقل می‌کنند. در این روش به دو صورت عمل می‌شود، در روش اول تحلیل محتوای داستان بر اساس زندگی‌نامه نویسنده است و در روش دوم، تحلیل، متمرکز بر فهم فرایند داستان‌گویی و با استفاده از تحلیل مطالب ثبت شده است (هومن، ۱۳۸۵، ۱۴۶).

۳. اصل بحث

۳-۱- موقعیت شوشی آغاز داستان:

کنش به عملی گفته می‌شود که ضمن تحقق برنامه‌ای می‌تواند وضعیتی را تغییر دهد. به عقیده گرماس و کورتز، کنش گفتمانی یعنی تحقق برنامه‌ای روایی که خود به سبب استفاده از فرایند روایی یا نظام همنشینی در گفتمان حاصل می‌شود (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۱). در فرایند گفتمان بارز است که تمامی عوامل گفتمانی تنها به واسطه کنش، معناسازی نمی‌کنند و می‌توان از "شوش" استفاده کرد. شوش یا توصیف‌کننده، حالتی است که عاملی در آن قرار دارد یا بیان‌کننده وصال عاملی با ابژه یا گونه‌ای ارزشی است. « شوش » عاملی است که نه به واسطه کنش خود بلکه به واسطه رابطه‌ای پدیداری و حسی ادراکی که با دنیا برقرار می‌کند، معناسازی می‌کند (همان: ۱۲).

داستان ضحاک با موقعیتی شوشی یعنی صحنه خواب دیدن ضحاک آغاز می‌شود. خوابی که کنشی ژرف و عمیق به دنبال دارد؛ اما خود به خود کنش محسوب نمی‌شود. این موقعیت بسیار معنادار است؛ زیرا در این موقعیت، کنش‌گزار دخالتی ندارد و این شوش تحت تاثیر سلطه و اراده خداوند است. در داستان، ضحاک به عنوان کنش‌گزار در چهل سالگی خواب می‌بیند و این شوش برای وی اتفاق می‌افتد:

چو از روزگارش چهل سال ماند	نگر تا بسر برش یزدان چو راند
در ایوان شاهی شبی دیرباز	به خواب اندرون بود با ارنواز
چنان دید کز کاخ شاهنشهان	سه جنگی پدید آمدی ناگهان
دو مهتر یکی کهتر اندر میان	به بالای سرو و به فرّ کیان
کمر بستن و رفتن شاهوار	به چنگ اندرون گرزه گاوسار
دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ	نهادی به گردن برش پالهننگ
همی تاختی تا دماوند کوه	کشان و دوان از پس اندر گروه
بیچید ضحاک بیدادگر	بدریدش از هول گفتی جگر
یکی بانک برزد به خواب اندرون	که لرزان شد آن خانه صد ستون

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۵۴-۵۵)

توصیف این موقعیت شوشی، توسط کنش‌گزار (ضحاک) برای خورشیدرویان (ارنواز و شهرناز) باعث می‌شود تا این شوش مبنای کنش ضحاک قرار بگیرد. خورشیدرویان نظام گفتمانی اول داستان را با ارجاع کنش‌گزار به افسونگران و اخترشناسان شکل می‌دهند. آنها ضحاک را توصیف می‌کنند که: توجه کن هوش تو به دست چه کسی (از دیو و پری) است. زمانی که این را متوجه شدی، چاره‌ای برای این امر در نظر بگیر:

ز هر کشوری گرد کن مهتران	از اخترشناسان و افسونگران
سخن سرسرموبدان را بگوی	پژوهش کن و راستی بازجوی
نگه کن که هوش تو بر دست کیست	ز مردم شمار از ز دیو و پریست
چو دانسته شد، چاره ساز آن زمان	بخیره مترس از بد بدگمان

(همان: ۵۵)

۲-۳- نظام گفتمانی تجویزی

گفتمان روایی، گفتمانی است که هدف اصلی آن تغییر وضعیت اولیه یا نابسامان به وضعیتی ثانوی یا سامان یافته است. در آغاز داستان، وضعیت نابسامان ضحاک را بعد از خواب دیدن می‌بینیم. با پیشرفت داستان در پایان آن، وضعیت بیشتر تبیین می‌شود تا اینکه با وضعیت تعبیر خواب ضحاک و بند و اسارت و سپس کشته شدن او روبه‌رو می‌شویم. براساس نظام گفتمانی تجویزی، گفتمان ما را با کنش‌گزاری مواجه می‌سازد که در موقعیتی برتر نسبت به کنشگر قرار دارد و می‌تواند او را وادار به انجام کنشی کند. در این داستان، ضحاک موبدان و خوابگزاران را فرا می‌خواند. ضحاک به عنوان کنش‌گزار به دنبال انجام کنش تعبیر خوابش توسط معبران است و گفتمانی تجویزی را شکل می‌دهد:

سپهد به هرجا که بد موبدی	سخن‌دان و بی‌دار دل بخردی
ز کشور به نزدیک خویش آوری	بگفت آن جگرخسته خوابی که دید
نهانی سخن کردشان آشکار	ز نیک و بد و گردش روزگار
که بر من زمانه کی آید به سر	کرا باشد این تاج و تخت و کمر
گر این راز با من بیاید گشاد	و گر سر به خواری بیاید نهاد

(همان: ۵۵)

موبدان در ابتدا از تعبیر خواب امتناع می‌ورزند:

لب موبدان خشک و رخساره تر
که گر بودنی باز گوئیم راست
وگر نشنود بودنیها درست
زبان پر ز گفتار با یکدگر
بجانست پیکار و جان بی بهاست
بباید هم اکنون ز جان دست شست
(همان: ۵۵-۵۶)

سه روز موبدان مردّه هستند که آیا بودنی‌ها را بیان کنند یا نه؟ سرانجام در روز چهارم ضحاک به گفتمان تجویزی استفاده از زور و قدرت در جهت دستیابی به هدفش که تعبیر خواب است، می‌پردازد:

به روز چهارم بر آشفت شاه
که گر زنده‌تان دار باید بسود
همه موبدان سر فگنده نگون
ببر آن موبدان نماینده راه
وگر بودنیها بباید نمود
پراز هول دل، دیدگان پر ز خون
(همان)

چنانچه ملاحظه می‌گردد، در این نظام گفتمانی، کنش‌گر در وضعیتی قرار دارد که اراده‌ای در کنش و سرباز زدن از آن ندارد و وجه تأکیدی تجویز با رابطه حسی که فراتر از کلام است، نشان داده می‌شود.

۳-۳- ساختار روایی گفتمان

گفتمانی که ما در این داستان با آن رویارو هستیم، پویا یا نقلی است. گفتمان پویا گفتمانی است که مجموعه عوامل تشکیل دهنده آن حرکتی رو به جلو دارند (شعیری، ۱۳۹۱: ۷۸). این گفتمان روایی، فرایندی است که دگرگونی از عمده شرایط آن است؛ بدین‌گونه که مجموعه عوامل بشری از وضعی ابتدایی به وضعی ثانوی سوق داده می‌شوند. در انتهای داستان همه چیز دگرگون می‌شود و آن‌گونه نیست که در ابتدا بوده است. در ابتدای گفتمان، ضحاک حاکم است و مردم برده؛ در انتها ضحاک با خواری به دست فریدون هلاک می‌شود و حکومت فریدون، شادی را بار دیگر برای مردم به ارمغان می‌آورد.

۴-۳- بعد کنشی گفتمان

تعبیر خواب ضحاک، حاکی از نوعی نقصان یا نابسامانی در آینده است. کنش گزار سعی می‌کند تا در "فرایندی تحولی" وضع موجود را تغییر دهد، ضحاک در اینجا عامل فاعلی است که قرار است در آینده همه چیز طوری رقم بخورد که به انفصال او با قدرت و تاج و تختش بینجامد. ضحاک را می‌توانیم در اینجا "عامل حالتی" نیز بنامیم که برای هرگونه تغییری در ورطه از دست دادن و انفصال قدرت لازم است که عامل فاعلی از فاعل حالتی به فاعلی عملی تبدیل شود (همان: ۷۹)؛ یعنی اینکه به صورت عملی وارد داستان می‌شود و به طور عینی و ملموس وارد مرحله عمل می‌شود و برای رفع نقصان و مشکل تلاش می‌کند؛ به همین دلیل:

چو آمد دل نامور باز جای	بتخت کیان اندر آورد پای
نشان فریدون بگرد جهان	همی باز جست اشکار و نهان
نه آرام بودش نه خواب و نه خورد	شده روز روشن برو لاژورد

(فردوسی: ۵۷)

در این بعد گفتمانی می‌توان به این امر اشاره داشت که تغییر مکان به سوی مقصد برای ضحاک در پی فریدون «به گرد جهان» است. به عبارتی در هر «قصد» مساله مهم کنش یا حرکت مطرح است (شعیری، ۱۳۹۱: ۸۱). فاعل، فریدون را نشانه می‌گیرد و به همین دلیل از تختش پایین آمده، در جستجوی فریدون به گرد جهان می‌رود و نشان وی را در «اشکار و پنهان» جویا می‌شود. در این جا فاعل به دنبال «شدن» است. «شدن» پایه و اساس معناشناسی گرمس را تشکیل می‌دهد. به گفته این معناشناس، معنا هنگامی پدید می‌آید که تغییری رخ دهد (همانجا). این آگاه از نقصان و قصد کشتن فریدون ناشی از دو عامل است: ۱- فاعل از اینکه زندگی او با نقصان روبه‌روست، آگاه است؛ ۲- در جهت رفع نقصان گام بر می‌دارد.

نیروهای موافق و مخالف

در این داستان دو مجموعه نیرو با هم در ستیزند: از یک سو نیروهای موافق و هماهنگی که فاعل را ترغیب می‌کنند تا به سوی حفظ قدرت، حرکت کند که چنین

نیروهایی نیروهای مثبت در متن تلقی می‌شوند؛ و از سوی دیگر نیروهای مخالفی که با قرار گرفتن در مسیر نیروهای موافق سعی می‌کنند تا فاعل را از حرکت باز دارند که چنین نیروهای منفی یا بازدارنده در متن به حساب می‌آیند (همان: ۱۳). در این گفتمان کندرو جزو نیروهای مخالفی است که می‌توانند فاعل را در تحقق قصدش یاری کنند، کندرو وقتی فریدون را می‌بیند و صحبت‌های او را می‌شنود:

نشست از بر باره راه جوی	سوی شاه ضحاک بنهاد روی
بیامد چو پیش سپهبد رسید	سراسر بگفت آنچه دید و شنید
بدو گفت کای شاه گردنکشان	به برگشتن کارت آمد نشان
سه مرد سرافراز با لشگری	فراز آمدند از دگر کشوری
از آن سه یکی کهتر اندر میان	به بالای سرو و به چهر کیان
به سالست کهتر فزونیش بیش	از آن مهتران او نهد پای پیش
یکی گرز دارد چو یک لخت کوه	همی تابد اندر میان گروه
به اسپ اندر آمد به ایوان شاه	دو پرمایه بر او همیدون به راه
بیامد بتخت کئی بر نشست	همه بند و نیرنگ تو کرد پست
هر آنکس که بود اندر ایوان تو	ز مردان مرد و ز دیوان تو
سراپای یکسر فروریختشان	همه مغز با خون برآمیختشان

(فردوسی: ۷۲)

کاوه در این گفتمان، نقش نیروی مخالف یا ناهماهنگ را ایفا می‌کند و با آمدن به محضر شاه ضحاک، قصد کند کردن حرکت زیرکانه او را دارد. زمانی که ضحاک محضری می‌سازد تا بر عدل خود از مردم گواه بگیرد، کاوه به عنوان یک نیروی مخالف خود را چنین معرفی می‌کند:

خروشید و زد دست بر سر ز شاه	که شاها منم کاوه دادخواه
یکی بی زیان مرد آهنگرم	ز شاه آتش آید همی بر سرم
تو شاهی و گر ازدها پیکری	بباید بدین داستان داوری
که گر هفت کشور بشاهی تراست	چرا رنج و سختی همه بهر ماست

شماریت با من ببايد گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت
(فردوسی: ۶۳)

۵-۳- غایت مندی گفتمان

در «شدن» مقوله غایت و نیل نیز وجود دارد. غایت، فاعل را در یک نظام حرکتی باز و پویا قرار می‌دهد. در داستان ضحاک و فریدون، زمانی که فریدون از مادرش هویت می‌جوید، مادر با بیان گذشته فریدون و ستمگری‌های ضحاک، خواه ناخواه وی را در یک نظام حرکتی باز و پویا قرار می‌دهد؛ نظام حرکتی‌ای که با نوعی شدن همراه است. در این شدن، ما تغییر مکان را نیز باید در نظر بگیریم. فرانک هویت فریدون را چنین بازگو می‌کند:

فرانک بدو گفت کای نامجوی	بگویم ترا هر چه گفتمی بگوی
تو بشناس کز مرز ایران زمین	یکی مرد بد نام او آبتین
ز تخم کیان بود و بیدار بود	خردمند و گرد و بی آزار بود
ز طهمورث گرد بودش نژاد	پدر بر پدر بر همی داشت یاد
پدر بد ترا و مرا نیک شوی	نبد روز روشن مرا جز بدوی
چنان بد که ضحاک جادو پرست	از ایران بجان تو یازید دست
ازو من نهانت همی داشتم	چه مایه ببد روز بگذاشتم
پدرت آن گران مایه مرد جوان	فدی کرد پیش تو روشن روان
ابر کتف ضحاک جادو دو مار	برست و برآورد از ایران دمار
سر بابت از مغز پرداختند	همان اژدها را خورش ساختند
سرانجام رفتم سوی بیشه‌ای	که کس را نه زان بیشه اندیشه‌ای
یکی گاو دیدم چو خرم بهار	سراپای نیرنگ و رنگ و نگار
نگهبان او پای کرده به کش	نشسته به بیشه درون شاه‌فش
بدو دادمت روزگاری دراز	همی پروریدت به بر بر، به ناز
ز پستان ان گاو طاووس رنگ	برافراختی چون دلاور پلنگ
سرانجام زان گاو و آن مرغزار	یکایک خبر شد سوی شهریار
ز بیشه ببردم ترا ناگهان	گریزنده ز ایوان و از خان و مان

بیامد بکشت آن گرانمایه را
وز ایوان ما تا به خورشید خاک
چنان بی‌زبان مهربان دایه را
بر آورد و کرد آن بلندی مفاک
(همان: ۶۰)

فریدون با شنیدن سخنان مادر آشفته و خشمگین می‌شود و با سخنانی که در پی سخنان مادر می‌آورد کاملاً نشان می‌دهد رو به غایتی دارد که به «شدن» ختم می‌شود. فریدون می‌گوید:

چنین داد پاسخ بمادر که شیر
کنون کردنی کرد جادوپرست
نگردد مگر زآزمایش دلیر
مرا برد باید بشمشیر دست
بپویم به فرمان یزدان پاک
بر آرم ز ایوان ضحاک خاک
(همان: ۶۱)

مادر با کلامی ایجابی و متقاعدکننده در صدد بازدارندگی فریدون از این عمل بر می‌آید. در این بخش مسأله خامی، جوانی و بی‌تجربگی، کمی سن و سال و به چالش کشیدن توانش فریدون توسط مادر مطرح است:

بدو گفت مادر که این رای نیست
جهاندار ضحاک با تاج و گاه
ترا با جهان سر بسر پای نیست
چو خواهد ز هر کشوری صد هزار
میان بسته فرمان او را سپاه
جز اینست آیین پیوند و کین
کمر بسته او را کند کارزار
که هر کو نبید جوانی چشید
جهان را بچشم جوانی مبین
بدان مستی اندر دهد سر بباد
بگیتی جز از خویشتن را ندید
ترا روز جز شاد و خرم مباد
(همانجا)

نصایح مادر، به نوعی توانش لازم را برای عملیاتی بر ضد ضحاک به لحاظ شناختی در اختیار فریدون قرار می‌دهد. این نصایح به مثابه وضعیتی پیشاکنشی است که در فریدون قرار است اتفاق بیفتد. بعد از اینکه کاوه به دلیل شدت ستم و ظلم ضحاک برای قیام علیه او آماده می‌شود فریدون نیز در این ماجرا با وی همداستان می‌شود. چنانچه پیش از این نیز بیان شد، این شورش در فریدون همراه تغییر مکان اتفاق می‌افتد:

سوی مادر آمد کمر بر میان
که من رفتنی ام سوی کارزار
ز گیتی جهان آفرین را پرست
فریدون سبک ساز رفتن گرفت
به سر بر نهاده کلاه کیان
ترا جز نیایش مباد ایچ کار
ازو دان به هر نیکی زور دست
سخن را ز هر کس نهفتن گرفت
(همان: ۶۵)

۶-۳- بعد ارزشی کلام

اکنون سؤال مهم این است که چرا دقیقاً زمانی که فریدون به ضحاک دست می‌یابد، سروش او را از کشتن ضحاک بر حذر می‌دارد. در پاسخ باید گفت، اگر فریدون ضحاک را می‌کشت، جنبه ارزشی کار فریدون از دست می‌رفت؛ در حالی که مهم این است که ضحاک در مکان ویژه و اسطوره‌ای و به طرز خاصی کشته شود؛ زیرا تجلی ارزش ویژه در هر مکانی ممکن نیست. در اینجا بحث کارکرد آیینی مجازات مطرح می‌گردد که کنش کشتن در مراسمی آیینی را پیشنهاد می‌کند:

ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد
بران گرزۀ گاوسر دست برد
بیامد سروش خجسته دمان
همیدون شکسته ببدش چو سنگ
بیامد فریدون به کردار باد
بزد بر سرش ترگ بشکست خرد
مزن گفت کاو را نیامد زمان
بیر تا دو کوه آیدت پیش تنگ
نیابد برش خویش و پیوند او
به کوه اندرون به بود بند او
(همان: ۷۵)

کشتن ضحاک برای فریدون نوعی ارزش است. کشتن وی هم برای فریدون باعث تغییراتی است: ۱- راحتی روح و روانش به دلیل انتقام‌گیری از ضحاک جادوپرست کشنده پدر، گاو برمایه و دیگر مظلومان؛ ۲- بر پایی و پر کردن جهان از پاکی. در کشتن ضحاک توسط فریدون باید به دنبال نوعی نظام ارزشی استعمالی باشیم. در این نظام ارزشی، ما با ارزشی مواجه هستیم که فقط وسیله‌ای برای دستیابی به ارزش بزرگ‌تر و بنیادی است؛ یعنی اینکه وسیله‌ای به ما کمک می‌کند که برنامه‌ای ارزشی را به تحقق برسانیم (شعیری، ۱۳۹۱: ۸۷). در این داستان، فریدون با شنیدن کشته شدن پدر و دیگران

توسط ضحاک با آتش انتقام، به جنگ با ضحاک مهیا می‌گردد و همین تغییر وضعیت نشان می‌دهد این داستان دارای گفتمانی پویا و فرایندی است:
ازو نام ضحاک چون خاک شد جهان از بد او همه پاک شد
(فردوسی: ۷۸)

۷-۳- فرایند روایی گفتمان

دیگر در اینجا فریدون به مفعولی ارزشی دست یافته است. فریدون به عنوان کنشگر اصلی با گذر از مراحل مختلف فرایند تحولی گفتمان، توانسته است به ارزش مطرح دست یابد. فریدون طی داستان با آزمون آماده‌سازی (آزمایش مقدماتی) که همان فراهم نمودن وسیله‌ای برای شکار و نابودی ضحاک است، خود را مجهز می‌نماید.
فریدون برای این جنگ خود را به دو وسیله مجهز می‌نماید:

۱- درفش که همان چرم آهنگری کاوه است. «درفش کاویان بیرق معروف عهد قدیم تا پایان دوره ساسانی که به گفته مورخین هزار هزار سکه طلا ارزش داشت. کاوه پوست آهنگری را که پیش پای خود می‌بست بر سر نیزه کرده و ضحاک را از اریکه ستم به زیر کشید. فریدون این چرم را به فال نیک گرفت و از او جواهر و یاقوت الوان چندان فروآویخت که پوست ناپدید گشت. این درفش تا وقت یزدگرد در خزانه ایران بر پای بود و در جنگ قادسیه به دست مسلمین افتاد. آن را نزد عمر بن خطاب آوردند. عمر بفرمود تا آن گوهرها برداشته و پوست را بسوختند، شاهان بعد از کاوه آن را در جنگ‌ها به خاطر خوش‌یمنی همراه خود می‌بردند». «آنچه مسلم است این چرم‌پاره کاوه، آیت قدرت و شکوه مردم مظلوم و تهی‌دستی است که با همّت خود به حکومت ظلم پایان می‌دهند». در واقع فردوسی با بیانی زیبا و بسیار زیرکانه می‌خواهد بگوید که همه شاهان در پناه و تحت چرم یک آهنگر به سر می‌برند و زیر سلطه اویند و ابزار کار و رنج او را نشانه کشور و نماد پیروزی و نصرت می‌دانند و بدان می‌بالند (طاهر خانی، ۱۳۸۴: ۴۳). درفش در این بخش فقط ارزش استعمالی ندارد؛ بلکه ارزش اسطوره‌ای دارد و کارکرد فرهنگی یافته است. این ارزش از روزنه فرهنگ عبور کرده و در گستره روایی ثبت شده است؛ نیز در این بخش درفش یک هایپرایکون است؛ چون در عرصه مبادله ارزش‌ها قرار می‌گیرد و سازوکار ارزش

یک ملت را مشخص می‌کند؛ به عبارتی توانش درفش در ایجاد قدرت نشانه‌ای که همان تغییر آیکون به هایپرایکون است، سبب می‌گردد تا درفش به یک کنشگر فعال با همه ویژگی‌های شناختی، عاطفی و معرفتی تبدیل گردد؛ دیگر اینکه این ارزش وابسته به تاریخ است. گویا تحرک تاریخی به نوعی در آن انباشته شده است؛ این انباشتگی نشان می‌دهد که یک فشاره معنایی ایجاد شده که در زمان ورود به کنش قدرت گشودگی دارد. این ارزش از طرفی دارای قدرت رمزگانی بالایی است؛ یعنی قدرت جمع نمودن افراد را در مسیر یک هدف دارد؛ از این جهت کاربرد انسان‌شناختی می‌یابد. از طرفی درفش در این قسمت قدرت معرفت‌شناختی دارد؛ نسل‌ها را به هم مرتبط می‌سازد؛ از طرفی قدرت نمادین آن است که باعث ایجاد وحشت در دل دشمن می‌گردد:

چو آن پوست بر نیزه بر، دید کی	به نیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آن را به دیبای روم	ز گوهر برو پیکر از زر بوم
بزد بر سر خویش چو گرد ماه	یکی فال فرخ پی افکند شاه
فروهشت ازو سرخ و زرد و بنفش	همی خواندش کاویانی درفش

(فردوسی: ۶۴-۶۵)

۲. گرزۀ گاوسار؛ گرزۀ گاوسر در این داستان پنج بار تکرار می‌شود. در گرز فریدون نیز نمادی وجود دارد که همان شکل گاوسر آن است. فریدون چگونگی ساختن این گرز را به آهنگران استاد می‌آموزد، این گرزۀ گاوسر قرینه دیگری است مبنی بر میتراثیست بودن فریدون، با توجه به اینکه فریدون وارث جمشید است و جمشید فرزند مهر، در واقع فریدون با واسطه‌ای وارث مهر است و این گرزۀ گاوسر این نکته را بیشتر تأکید می‌کند. «این گرزۀ گاوسر به رستم و از آن پس به گشتاسب پهلوان نامدار به ارث می‌رسد و او در پایان جهان، هنگامی که ضحاک از بند رها می‌شود، با گرزۀ گاوسر او را از بین خواهد برد» (کزازی، ۱۳۶۸: ۶۲). از طرفی در ارتباط با گرزۀ گاوسر، می‌توان پیوندهای تاریخی و فرهنگی را نیز مدنظر قرار داد. گرز در ابتدا آیکون است؛ ولی رفته رفته به هایپرایکون بدل می‌شود که فعال است. قابلیت تغییر ایجاد می‌کند، فرایندی عمل می‌کند، درون خود

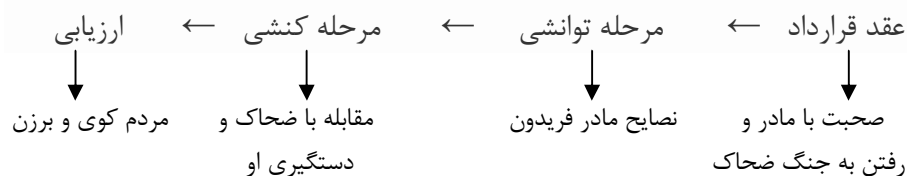
توانش‌هایی دارد. گرز و درفش دو جریانی هستند که از خود رد گفتمانی یا اثر بر جای می‌گذارند:

بیارید داننده آهنگران چو بگشاد لب هر دو بشتافتند هر آنکس کزان پیشه بد نام‌جوی جهانجوی پرگار بگرفت زود نگاری نگارید بر خاک پیش بر آن دست بردند آهنگران به پیش جهانجوی بردند گرز	یکی گرز فرمود باید گران بی‌آزار آهنگران تاختند به سوی فریدون نهادند روی وزان گرزپیکر بدیشان نمود همیدون بسان سر گاو‌میش چو شد ساخته کار گرز گران فروزان به کردار خورشید برز (فردوسی: ۶۵-۶۶)
--	--

در مرحله بعد فریدون به سوی آزمون اصلی گام بر می‌دارد. کاخ ضحاک را ویران می‌کند، بعد از سلطه بر ضحاک به دستور سروش او را نمی‌کشد. در این زمان، فریدون وارد مرحله آزمون سرافرازی می‌شود و به عنوان قهرمان شناخته می‌شود. ارزیابی داستان ضحاک و فریدون را مردم انجام می‌دهند. در قسمتی از داستان، مردم بسیار شادمانند از تصمیم فریدون مبنی بر نابودی ضحاک و به همین جهت به فریدون می‌گروند:

به شهر اندرون هرچه برنا بدند سوی لشکر آفریدون شدند خروشی برآمد ز آتش‌کده همه پیر و برناش فرمانبریم نخواهیم بر گاه ضحاک را	چه پیران که در جنگ دانا بدند ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند که بر تخت اگر شاه باشد دده یکایک ز گفتار او نگذریم مهر آن ازده‌آدوش ناپاک را (همان: ۷۴-۷۵)
---	--

مراحل تحول کلامی در داستان ضحاک را می‌توان چنین خلاصه کرد:



۸-۳- عامل ضد فاعلی

عامل ضد فاعلی در این داستان کندرو است. کندرو با خبرچینی خود نتوانست مانع از پیروزی فریدون بر ضحاک شود؛ اما با سخنانی که نزد ضحاک می‌گوید نشان می‌دهد که فریدون همان فردی است که ضحاک در خوابش او را تصاحب‌کننده تاج و تختش دیده بود. او می‌خواهد در تعیین ارزش‌های فریدون و ضحاک نقش داشته باشد. وی عامل ضد فاعلی خبررسان یا اطلاع دهنده است:

چو شد رام گیتی دوان کندرو	برون آمد از پیش سالار نو
نشست از بر باره راه‌جوی	سوی شاه ضحاک بنهاد روی
بیامد چو پیش سپهبد رسید	سراسر بگفت آنچه دید و شنید

(همان: ۷۲)

۹-۳- انفصال عامل فاعلی از مفعول ارزشی

ضحاک به دلیل اینکه وضعیتش مطلوب نیست با خشمی که از فریدون دارد به بارگاه خود می‌رود تا آنچه فریدون از او تصاحب کرده بازپس گیرد. ضحاک در اینجا منفصل از مفعول ارزشی (که می‌تواند تاج و تخت و همسرانش باشد) دیده می‌شود. این انفصال او را محروم کرده و وی از مرحله وصال مفعول ارزشی به مرحله انفصال تنزل می‌یابد.

۱۰-۳- انواع ارزش‌ها

در کل، دو نوع ارزش وجود دارد: ۱- ارزش توصیفی و مادی که هرگاه دارنده یا مالک آن را در اختیار دیگری قرار دهد خود از آن محروم می‌گردد؛ ۲- ارزش‌های علمی و اخلاقی، ارزش‌هایی که در عین انتقال به دیگران در اختیار خود انتقال دهنده باقی می‌ماند و تمام‌شدنی نیست. در این داستان ارزش از نوع ارزش مادی است. این ارزش وابسته به زمان عینی است؛ ولی ارزش اسطوره‌ای وابسته به زمان هستی‌محور است. ارزش مادی در نظر ضحاک فقط تاج و تخت و همسرانش است و در نظر فریدون از بین بردن ناپاکی حاصل از حکومت ضحاک.

۱۱-۳- عامل معین کلامی

در این گفتمان، گرزّه گاوسر فریدون نقش عامل معین کلامی و نقش هایپرایکونیک دارد. این گرزّه دارای ویژگی انباشت و فشاره‌ای است. در وضعیت تراکنشی قرار دارد؛ چون چند کنش متعلق به جریان‌های مختلف را به هم پیوند داده است. این عامل توانش آن را دارد به یکی از عامل‌های کلامی یاری برساند. عامل معین نیرویی شناختی به حساب می‌آید؛ زیرا می‌تواند راه‌گشا باشد. فریدون بعد از دستگیری ضحاک می‌خواهد جان او را با همین عامل بگیرد:

ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد
بیامد فریدون به کردار باد
بران گرزّه گاوسر دست برد
بزد بر سرش ترگ بشکست خرد
(همان: ۷۵)

بعد از آن سروش خجسته، دمان به نزد فریدون می‌آید و زمان رویداد را به تأخیر می‌اندازد؛ به عبارتی سروش عملیاتی تأخیرزا انجام می‌دهد (شعیری، ۱۳۹۱: ۹۸).

بیامد سروش خجسته دمان
مزن گفت کور را نیامد زمان
(فردوسی: ۷۵)

۱۲-۳- نقش افعال مؤثر در کلام

«ژاک فونتنی، افعال مؤثر را افعالی می‌داند که افعال دیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ بنابراین، این افعال قادر هستند که وضع یا موقعیت افعال دیگر را دستخوش تغییر سازند». ما در مجموع پنج فعل مؤثر داریم: خواستن، بایستن، دانستن و توانستن (شعیری، ۱۳۹۱: ۱۰۲).

در ارتباط با ضحاک باید گفت او در درون خود با ناتوانی‌اش در مبارزه با فریدون آگاه است؛ بخصوص بعد از خواب دیدن و تعبیر آن می‌داند که حتماً این حادثه به وقوع خواهد پیوست؛ اما از طرف دیگر ضرورت و جبر «باید»ی را برای این مبارزه ایجاد می‌کند و همین «بایستن» است که چون موتور عامل فاعلی را به حرکت در می‌آورد و باعث تکاپوهای بی‌چون از بین بردن کودکان، محضرساختن و به جنگ فریدون رفتن می‌کند؛ چون اگر غیر از

این بود حرکت‌عامل‌فاعلی بر اثر توانستن متوقف می‌شد و ما با نوعی توقف کلامی و عملی روبه‌رو بودیم. می‌توان گفت در این داستان در کشمکش فاعلی بین بایستن و توانستن، اولی بر دومی فائق می‌آید و برای عامل فاعلی (ضحاک) حرکت ایجاد می‌کند:

جهاندار ضحاک ازان گفت و گوی	بجوش آمد و زود بنهاد روی
[چو شب‌گردش روز پرگار زد	فروزنده را مهره در قار زد]
بفرمود تا برنهادند زین	بران بادپایان باریک بین
بیامد دمان با سپاهی گران	همه نره دیوان جنگاوران
ز بی راه مر کاخ را بام و در	گرفت و بکین اندر آورد سر

(فردوسی: ۷۴)

۱۳-۳- گفتمان توصیفی

از به کارگیری کلام توصیفی دو هدف مد نظر است: «۱- چرخه اطلاعات جدیدی برای مخاطبان کلام یا گفته‌خوانان (عوامل بیرونی) ایجاد شود؛ ۲- با این بهانه در فرایند داستان وقفه ایجاد شود تا مخاطبان فرصت استراحت و تجدید قوا برای پیگیری ادامه داستان بیابند» (شعیری، ۱۳۹۱: ۱۰۶). در این داستان چندین مورد از کلام توصیفی داریم که اطلاعاتی جدید برای مخاطبان می‌گشاید:

۱- تعبیر خواب ضحاک توسط موبدان:

کسی را بود زین سپس تخت تو	به خاک اندر آرد سر و بخت تو
کجا نام او آفریدون بود	زمین را سپهری همایون بود
هنوز آن سپهد ز مادر نژاد	نیامد گه پرسشش و سرد باد
چو او زاید از مادر پر هنر	بسان درختی شود بارور
بمردی رسد برکشد سر بمه	کمر جوید و تاج و تخت و کلاه
بیالا شود چون یکی سرو برز	بگردن برآرد ز پولاد گرز
زند بر سرت گرز گاو سار	بگیردت زار و بنهدت خوار

(فردوسی: ۵۶)

۲- پاسخ فرانک در باب هویت‌جویی فریدون و بیان ویژگی‌های خاندانی:

فرانک بدو گفت کای نامجوی
تو بشناس کز مرز ایران زمین
ز تخم کیان بود و بیدار بود
ز طهمورث گرد بودش نژاد
پدر بد ترا و مرا نیک شوی
چنان بد که ضحاک جادو پرست
ازو من نهانت همی داشتم
پدرت آن گرانمایه مرد جوان
ابر کتف ضحاک جادو دو مار
سر بابت از مغز پرداختند

بگویم ترا هر چه گفتمی بگوی
یکی مرد بد نام او آبتین
خردمند و گرد و بی آزار بود
پدر بر پدر بر همی داشت یاد
نبد روز روشن مرا جز بدوی
از ایران بجان تو یازید دست
چه مایه بید روز بگذاشتم
فدی کرد پیش تو روشن روان
برست و برآورد از ایران دمار
همان اژدها را خورش ساختند ...
(همان: ۶۰)

۳. بی باکی کاوه و صحبت کردن در محضر شاه

خروشید و زد دست بر سر ز شاه
یکی بی زیان مرد آهنگرم
تو شاهی و گر اژدها پیکری
که گر هفت کشور به شاهی تراست
شماریت با من بیاید گرفت
مگر کز شمار تو آید پدید
که مارانت را مغز فرزند من

که شاها منم کاوه دادخواه
ز شاه آتش آید همی بر سرم
بباید بدین داسستان داوری
چرا رنج و سختی همه بهر ماست
بدان تا جهان ماند اندر شگفت
که نوبت ز گیتی بمن چون رسید
همی داد بایند ز هر انجمن
(همان: ۶۲-۶۳)

۴. خبررسانی کندرو به ضحاک از ماجرای آمدن فریدون

بدو گفت کای شاه گردن کشان
سه مرد سرافراز بالشکری
از آن سه یکی کهتر اندر میان
بسالست کهتر فرونیش بیش

به بر گشتن کارت آمد نشان
فراز آمدند از دگر کشوری
به بالای سرو و به چهر کیان
از آن مهتران اروند پای پیش

یکی گرز دارد چو یک لخت کوه
به اسپ اندر آمد به ایوان شاه
بیامد به تخت کئی بر نشست
هر آنکس که بود اندر ایوان تو
سر از پای یکسر فرو ریختشان
(همان: ۷۲)

چنین داد پاسخ ورا پیشکار
بمردی نشیند بآرام تو
بآیین خویش آورد ناسپاس
که مهمان ابا گرز به گاو سار
ز تاج و کمر بسترد نام تو
چنین گر تو مهمان شناسی شناس ...
(همان: ۷۳)

گر این نامور هست مهمان تو
به یک دست گیرد رخ شهرناز
شب تیره گون خود تبر زین کند
چو مشک آن دو گیسوی دو ماه تو
چه کارستش اندر شبستان تو
به دیگر عقیق لب ارنواز
به زیر سر از مشک بالین کند
که بودند همواره دلخواه تو
(همان: ۷۴)

۵. پیشنهاد سروش درباره چگونگی کشتن ضحاک:

همیدون شکسته ببدش چو سنگ
بکوه اندرون به بود بند او
بیر تا دو کوه آیدت پیش تنگ
نیاید برش خویش و پیوند او
(همان: ۷۵)

۱۴-۳- بعد مکانی کلام

مکانی که فریدون در آن اطلاعات لازم و آمادگی کافی برای رویارویی با ضحاک را به دست می‌آورد مکان خودی نامیده می‌شود. مکانی که فریدون در آن تربیت می‌شود، البرز کوه است. فرانک در تصمیمی که برای حفظ جان فریدون از ستم ضحاک دارد، وی را به پیرمردی دینی می‌سپرد:

بیرم پی از خاک جادوستان
شوم تا سر مرز هندوستان

شوم ناپدید از میان گروه
بی‌آورد فرزند را چون نوند
برم خوب رخ را به البرز کوه
چو مرغان بران تیغ کوه بلند
یکی مرد دینی بران کوه بود
که از کار گیتی بی‌اندوه بود
(همان: ۹۵)

فریدون قبل از حمله به ضحاک مجموعه عملیاتی را انجام می‌دهد؛ از جمله فراهم آوردن گرزه گاو سار، همگامی با قیام کاوه علیه ضحاک، کمک گرفتن از دو برادرش در نبرد علیه ضحاک و ... مکانی که فریدون در آن با ضحاک مبارزه می‌کند و این مبارزه منجر به اسارت ضحاک می‌گردد، مکان خارجی یا مکان کنشی می‌نامیم. فریدون ضحاک را در قصر خود ضحاک دستگیر می‌کند؛ ولی او را به گفته سروش، در دماوند کوه از بین می‌برد. فریدون قبل از رسیدن از مکان خودی به مکان کنشی باید مکانی دیگر را پشت سر بگذارد. این مکان که بین مکان توانشی و کنشی قرار دارد مکان میانی، واسطه‌ای، انتظار یا برزخ است. در این داستان این مکان اروند رود است:

چو آمد بنزدیک اروند رود
بران رودبان گفت پیروز تباه
فرستاد زی رودبانان درود
که کشتی بر افگن هم اکنون براه
مرا با سپاهم بدان سو رسان
از اینها کسی را بدین سو ممان
بدان تا گذر یابم از روی آب
بکشتی و زورق هم اندر شتاب
(همان: ۶۷)

در گفتمان این داستان شهرناز و ارنواز، ضحاک را نصیحت می‌کنند و راهکارهایی پیش روی می‌گذارند. ضحاک به هر دوی آنها گوش فرا می‌دهد، معبران می‌طلبند:

به شاه گرانمایه گفت ارنواز
توانیم کردن مگر چاره‌ای
که بر ما بیاید گشادنت راز
که بی چاره‌ای نیست پتیاره‌ای ...
چنین گفت با نامور ماهروی
که مگذار این را ره چاره جوی
نگین زمانه سر تخت تست
جهان روشن از نامور بخت تست
تو داری جهان زیر انگشتری
دد و مردم و مرغ و دیو و پری
ز هر کشوری گرد کن مهتران
از اخترشناسان و افسونگران

سخن سر بسر موبدان را بگوی
پژوهش کن و راستی بازجوی
نگه کن که هوش تو بر دست کیست
ز مردم شمار از ز دیو و پریست
(همان: ۵۴-۵۵)

ضحاک دست به عمل می‌زند و موبدان معبر را فرامی‌خواند؛ چرا که باور دارد صحبت‌های ماه رویش، ارنواز راهکاری درست است. گرمس تاکید می‌کند که در چنین اوضاعی «فاعل حالتی بر این گمان است که می‌تواند برای تحقق ایده‌ها، آرمان‌ها و حقوقش به کمک فاعلی شناختی امیدوار باشد» (شعیری، ۱۳۹۱: ۱۱۰). در اینجا ضحاک نقش فاعلی عملی و همسران با دانش وی که او را یاری می‌دهند، فاعل شناختی هستند. فریدون نیز از سوی دیگر یاوران و مشاورانی دارد؛ چون مادرش فرانک و سروش. زمانی که فریدون ویژگی‌های خاندانی‌اش و حوادثی را که ضحاک مسبب آن‌ها بوده از مادر می‌شنود، با عصبانیت در پی انتقام برمی‌آید. مادر به عنوان فاعل شناختی، فاعل عملی (فریدون) را چنین توصیه می‌کند:

بدو گفت مادر که این رای نیست
ترا با جهان سر بسر پای نیست
جهاندار ضحاک با تاج و گاه
میان بسته فرمان او را سپاه
چو خواهد ز هر کشوری صد هزار
کمر بسته او را کند کار زار
جز اینست آئین و پیوند و کین
جهان را بچشم جوانی مبین
که هر کو نبید جوانی چشید
بگیتی جز از خویشتن را ندید
بدان مستی اندر دهد سر بباد
ترا روز جز شاد و خرم مباد
(فردوسی: ۶۱)

زمانی که فریدون در البرز کوه تحت راهنمایی و پرورش مرد دینی است و حالتی ایستا در رابطه با جنگ با ضحاک دارد، ضحاک در تکاپوی گرفتن جان مردم بی پناه برای خوراک ماران رسته بر دوش است. این تکاپو را زمانی نیز می‌بینیم که فریدون بر قصر ضحاک مسلط شده و ضحاک با آگاه شدن از ماجرا با عصبانیت به سوی فریدون لشکر می‌کشد. در اینجا فریدون منتظر است، این انتظار نوعی کشمکش درونی برای فریدون محسوب می‌-

گردد. فریدون در این دوران نقش فعال و فاعلی را از دست می‌دهد و منتظر حضور ضحاک است.

در این داستان، فریدون به عنوان فاعلی بالقوه از نیروی کاوه و درفش کاویانی‌اش، برادرانش پرمایه و کیانوش بهره می‌برد. به عبارتی پیوستن این نیروها به هم باعث می‌شود، فریدون از بایستن به سوی خواستن رود. با دستیابی به این نیروها فریدون به فاعل بالقوه تبدیل می‌شود؛ یعنی از توان لازم برای اجرای عملیاتی که او را به هدف نزدیک می‌کند، برخوردار می‌کند. بعد از اینکه فریدون به قصر ضحاک پای می‌گذارد و تمامی قصر و همسران ضحاک را تصاحب می‌کند، ارنواز و شهرناز ماجرای خواب ضحاک را و تعبیر آن را برای فریدون بیان می‌کنند؛ ماجرای که فریدون از آن کاملاً ناآگاه است.

پس آن دختران جهاندار جم	به نرگس گل سرخ را داده نم
گشادند بر آفریدون سخن	که نو باش تا هست گیتی کهن
چه اختر بد این از تو ای نیک بخت	چه باری ز شاخ کدامین درخت
که ایدون ببالین شیر آمدی	ستمکاره مرد دلیر آمدی
چه مایه جهان گشت بر ما به بد	ز کردار این جادوی بی خرد
ندیدیم کس کین چنین زهره داشت	بدین پایگه از هنر بهره داشت...
چو بشنید ازو این سخن ارنواز	گشاده شدش بر دل پاک راز
بدو گفت شاه آفریدون توئی	که ویران کنی تنبل و جادوئی
کجا هوش ضحاک بر دست تست	گشاد جهان بر کمر بست تست
ز تخم کیان ما دو پوشیده پاک	شده رام با او ز بیم هلاک
همی جفت مان خواند و جفت مار	چگونه توان بودن ای شهریار...
برو خوب رویان گشادند راز	مگر کاژدها را سرآید بگاز

(همان: ۶۹-۷۰)

در این مرحله دانستن فریدون به یاری توانستن او می‌آید و آن را کامل می‌کند. این نقش دانستن بر عهده ارنواز و شهرناز است. آنها رمزگشایی می‌کنند. دانستن اینکه ضحاک نابودی خود را در خواب دیده در واقع برای فریدون امکان برنامه‌ریزی و اطمینان از پیروزی

بر علیه ضحاک را فراهم می‌کند. بعد از تلاقی دانستن و توانستن اینک زمانی است که فریدون وارد آمادگی برای اجرای عملیات و مقابله با ضحاک گردد. در این مرحله مردم نیز که از ستم ضحاک به ستوه آمده‌اند، آماده یاری رساندن به فریدون هستند:

به شهر اندرون هر که برنا بدند	چه پیران که در جنگ دانا بدند
سوی لشکر آفریدون شدند	ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند
خروشی برآمد ز آتشکده	که بر تخت اگر شاه باشد دده
همه پیر و برنانش فرمان بریم	یکایک ز گفتار او نگذریم
نخواهیم بر گاه ضحاک را	مر آن اژدها دوش ناپاک را
سپاهی و شهری به کردار کوه	سراسر بجنگ اندر آمد گروه

(فردوسی: ۷۴-۷۵)

فریدون بعد از پشت سر گذاشتن مراحل خواستن، بایستن، توانستن و دانستن به فاعل توانشی تبدیل می‌شود. این فاعل بعد از اجرای عملیات اصلی تبدیل به فاعل کنشی می‌شود. در این داستان به‌طور کلی دو فاعل قابل تفکیک است که هر یک نماینده یک سرزمین هستند. با یکدیگر در کشمکش قرار می‌گیرند. این درگیری صرفاً به دلیل حفظ حکومت ظالمانه و جائزانه از سوی ضحاک و نابودی این حکومت و برپایی حکومت سرشار از خوبی و نیکی از سوی فریدون است. در انتهای داستان نیز ما شاهد پیوند عامل فاعلی با مفعول ارزشی هستیم:

ببستش بران گونه آویخته	وزو خون دل بر زمین ریخته
ازو نام ضحاک چون خاک شد	جهان از بد او همه پاک شد
گسسته شد از خویش و پیوند او	بمانده بدان گونه در بند او

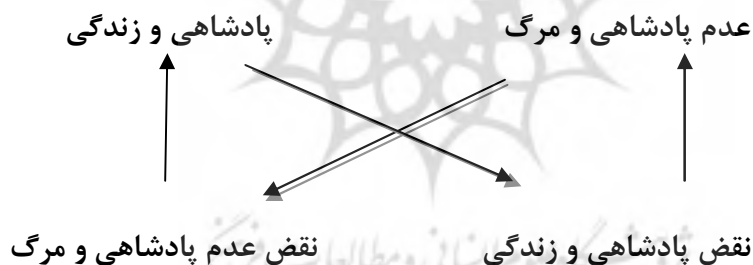
(همان: ۷۸)

۱۵-۳- مربع معناشناسی و ساختار زیربنایی گفتمان

«مربع معناشناسی» نوعی باز نمود دیداری و واضح از مقوله‌ی معناشناختی است. مربع معناشناسی از چهار قطب تشکیل شده است. دو قطب بالایی تشکیل‌دهنده مقوله اصلی یعنی گروه متضادهاست. با منفی کردن هر یک از این متضادها دو قطب پایینی مربع

تشکیل می‌شود که می‌توان آن را گروه نقض متضادها خواند. تفکر حاکم بر این مربع، اساس حرکت را «نه» می‌داند. تا به چیزی «نه» نگوییم، نمی‌توانیم به سمت متضاد آن حرکت کنیم. پس، براساس منطق حاکم بر این مربع نمی‌توان از متضادی به متضاد دیگر حرکت کرد، مگر آنکه ابتدا آن متضاد را نقض کنیم. تنها در صورت نقض یک متضاد است که می‌توان به سوی متضاد دیگر رهسپار شد (شعیری، ۱۳۹۱: ۱۲۶-۱۳۱).

در این داستان مربع معناشناسی در رابطه با ضحاک، مربوط به مربع پادشاهی و زندگی و در مقابل زوال پادشاهی و مرگ است. روند داستان از خوابی شروع می‌شود که ضحاک را از پادشاهی به زوال سوق می‌دهد. از زمانی که ضحاک با وحشت تمام از خواب پریده، با مشورت همسرانش، معبران را می‌طلبد و معبران تعبیر خوابش را مبنی بر زوال حکومت و مرگ وی می‌دانند، این نقض شروع می‌شود. ضحاک با اعمالی که بعد از تعبیر خوابش انجام می‌دهد، از جمله کشتن نوزادان و مردمان، در واقع به نحوی به حکومت و پادشاه «نه» می‌گوید و با نقض آن در واقع شرایط سقوط حکومت و گرفتاری‌اش در چنگال فریدون را رقم می‌زند. مربع زیر این تغییر وضع را نشان می‌دهد:



نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، به روش توصیفی-تحلیلی به بررسی رابطه نشانه-معناشناسی گرمس و نظام گفتمان روایی ضحاک و فریدون در جهت نشان دادن ساز و کارهای تشکیل و تولید معنا پرداخته شد. نتایج حاکی از آن است که: این داستان با موقعیت شوشی و معنادار خواب دیدن ضحاک آغاز می‌شود. ضحاک به عنوان کنش‌گزار در این موقعیت، دخالتی ندارد، این شوش تحت تاثیر اراده خداوند انجام می‌گیرد. این شوش مبنای کنش ضحاک در

طول گفتمان روایی این داستان قرار می‌گیرد. در اصرار ضحاک بر موبدان برای تعبیر خوابش، نظام گفتمان تجویزی هویدا است. در این نظام، کنشگران (موبدان) در وضعیتی قرار دارند که اراده‌ای در کنش و سرباز زدن از آن ندارند و وجه تأکیدی تجویز با رابطه‌ی حسی که فراتر از کلام است، نشان داده می‌شود. این گفتمان، پویاست. مجموعه عوامل در آن حرکتی روبه جلو دارند. شرایط برای تغییر وضعیت اولیه به ثانویه به گونه‌ای است که در انتهای داستان شرایط آن گونه که در ابتدا بوده نیست. تعبیر خواب ضحاک حاکی از نوعی نقصان در آینده‌ی او است. زمانی که ضحاک به قصد کشتن فریدون از قصر خود بیرون می‌آید عاملی حالتی است که برای جلوگیری از انفصال قدرت در پی دشمن خویش است. در این راستا دو نیروی مثبت و منفی (مانند کندرو و کاوه) به کمک و دشمنی با او بر می‌خیزند. «شدن» در داستان برای فریدون در پی هویت‌جویی از مادر آغاز می‌شود. مادر با نصایح خود که به مثابه وضعیتی پیش‌کنشی است، توانش لازم را برای عملیات فریدون علیه ضحاک ارائه می‌کند. کنش کشتن ضحاک توسط فریدون، باید در مکانی ویژه و به صورتی خاص انجام پذیرد؛ زیرا تجلی ارزش ویژه در هر مکانی امکان‌پذیر نیست. در کشتن ضحاک نوعی ارزش استعمالی نهفته است. این ارزش وسیله‌ای است برای دستیابی به ارزش بنیادی‌تر و عاملی است برای تحقق برنامه‌ای ارزشی. فریدون برای رسیدن به مفعول ارزشی، نیاز به آماده‌سازی (آزمایش‌مقدماتی) دارد و برای این امر باید به فراهم نمودن وسیله‌ای برای شکار ضحاک بپردازد. این وسایل عبارت است از درفش کاویانی و گرز گاو‌سر. هر دو این موارد در ابتدا آیکون هستند؛ ولی رفته رفته به نماد تبدیل شده‌اند. بعد از غلبه فریدون بر ضحاک، فریدون وارد مرحله‌ی آزمون سرفرازی می‌شود و به عنوان قهرمان شناخته می‌شود. ارزیابی این امر توسط مردم صورت می‌گیرد. بنابراین می‌توان مراحل تحول کلامی داستان را به صورت عقد قرارداد (صحبت با مادر و رفتن به جنگ ضحاک)، مرحله توانشی (نصایح مادر فریدون)، مرحله کنشی (مقابله با ضحاک و دستگیری او) و ارزیابی (توسط مردم کوی و برزن) خلاصه کرد. ارزش مطرح در این گفتمان، ارزش مادی است. این ارزش در نظر ضحاک تاج و تخت و همسرانش، و در نظر فریدون از بین بردن ناپاکی حاصل از حکومت ضحاک است. گرز گاو سر فریدون به عنوان عامل معین کلامی مطرح می‌گردد؛

زیرا می‌تواند در گرفتن جان ضحاک و رسیدن فریدون به مفعول ارزشی کمک کننده باشد. این گرز در ایجاد وضعیت توانشی و نیز شرایط ارزشی بسیار مؤثر و متقاعدکننده است و به نوعی از آنجا که قبلاً آزمایش خود را پس داده است، ضمانتی در کنش محسوب می‌گردد. در نهایت باید گفت این گرز در عرصه معرفت‌سازی در این گفتمان نقش عمده‌ای دارد. در این گفتمان، در کشمکش ضحاک بین بایستن و توانستن، اولی بر دومی فائق می‌آید و برای عامل فاعلی حرکت ایجاد می‌کند. کلام توصیفی داستان منحصر است به: ۱- تعبیر خواب ضحاک توسط موبدان، ۲- پاسخ فرانک در باب هویت جویی فریدون و بیان ویژگی‌های خاندانی، ۳- بی باکی کاوه و صحبت کردن در محضر شاه، ۴- خبر رسانی کندرو به ضحاک از ماجرای آمدن فریدون و ۵- پیشنهاد سروش درباره چگونگی کشتن ضحاک. در این گفتمان با سه مکان روبه‌رو هستیم: ۱- مکان خودی؛ مکانی که فریدون در آن اطلاعاتی از ضحاک کسب می‌کند. این مکان البرز کوه است؛ ۲- مکان کنشی؛ مکان مبارزه فریدون با ضحاک است. این مکان دماوند کوه است؛ ۳- مکان برزخی یا واسطه بین مکان کنشی و توانشی؛ که همان ارون رود است. مربع معناشناسی این گفتمان در رابطه با ضحاک، دارای چهار قطب است. مربع پادشاه و زندگی در مقابل زوال پادشاهی و مرگ. ضحاک فرمانرواست، بعد از خواب دیدن و شنیدن تعبیر آن، زوال حکومتش آغاز می‌شود. وی با انجام اعمالی در پی تعبیر خوابش، از جمله کشتن نوزادان و مردمان، به واقع به پادشاهی «نه» می‌گوید و با نقض آن در واقع شرایط سقوط حکومتش را رقم می‌زند.

پی‌نوشت:

۱. خلاصه داستان: ضحاک، نماد زشت خویی و ددمنشی بر سرزمین ایران حاکم می‌شود، و بدعت‌هایی تازه بر جامعه حاکم شده و تغییرات بنیادی پا می‌گیرد. ایران، اسیر ظلم و بیداد می‌شود. آیین خرد ورزی از یاد می‌رود و دیوانگی از طریق حکومت استیلا می‌یابد. هنر، خوار و بی ارزش شده و خرافه‌های روزگار را در بر می‌گیرد. اموال و اعضای حرم شاهی به یغما می‌رود و حتی همسران شاه جمشید ناگزیر هم خوابگی ضحاک را تن می‌دهند. ضحاک و همراهانش، برای آموختن، هیچ چیز جز بدی و کژی نمی‌دانند و در

عمل نیز به جز غارت و به آتش کشیدن کاری نمی کنند. آسیب ضحاک در این سوختن و آتش کشیدن و راه و رسم کژی پایان نمی گیرد، نکبت مردم سوزی واقعی در نهاد او، سر از شانه هایش کشیده و مارهایی او را به بلعیدن مغزهای انسان ها و می دارند. این ستم و جور به بشریت ادامه دارد تا اینکه شبی ضحاک در خواب می بیند که از تبار شاهان، سه مرد جنگی که فرّ کیانی نیز دارند بر او با خشم به جنگ می آیند. ناگزیر با همسران راز خواب را در میان می گذارد. بزرگترین پیشگویان جهان اطراف خویش را برای تعبیر باز می خواند. معبران، آمدن فریدون را خبر می دهند. کودکی که تازه تولد یافته و از پستان گاو تغذیه می شود و او برای برون شد از این اندوه فراگیر چاره ای ندارد جز آنکه گرد جهان بگردد و آثار فریدون را یافته و از بین ببرد. فریدون از مادر زاده می شود و بر سرش فرّ کیانی، تابنده است. پدرش آبتین در دام ضحاک گرفتار آمده و طعمه ماران می شود و مادرش فرانک است که برای رهایی از بیم جان فریدون، او را چون آوارگان از این سو به آن سو می برد. سه سال شیر گاو غذای او می شود تا عاقبت مادر او را به یک مرد روحانی در البرز می سپارد و تا شانزده سالگی نزد او می ماند، و پسر فرود آمده و از مادر هویت می جوید و جویای پدر می شود. وقتی قصه تلخ پدر و ستم های ضحاک را بر او باز می گویند تصمیم به نابودی او می گیرد. فریدون به کاخ ضحاک تاخته و ضحاک که از قصه پیش گفته آگاه است و از سرنوشت محتوم خود با خبر است، مهتران جهان را برای رویارویی با این پدیده که جان او را نشان رفته، فرا می خواند که در این میان ناآگاه کاوه آهنگر به قصر او شتابان وارد شده و با شهادت و بی باکی طلب شانزدهمین پسرش را که برای خورش ساختن از مغز او برای مارها به کاخ آورده اند، می نماید. ضحاک مسحور شجاعت او شده و فرزند به او باز پس می دهد و از او می خواهد که عدالت شاه را گواہ کند. کاوه سند را پاره می کرده و به بیرون از کاخ پرچم (درفش) می افرازد و مردم خشمگین و آسیب دیده از ستم های طولانی ضحاک، بر او انجمن شده و انقلابی آغاز می شود. پرچم انقلاب، از چرم پیش بند آهنگری کاوه است، نمادی از آتش و شراره های آن، جسمی که سال ها آتش را تجربه کرده و در مقابل کوره، مقاوم شده است و نماد رنج و زحمت و پایداری بسیار طی سال های طولانی است. فریدون به کاوه می پیوندد و نگین پادشاه خویش را زیور و زینت

درفش کاوه ساخته و انقلاب را با او سهیم می‌شود. فریدون برای پیوستن به این انقلاب، دلایلی بزرگ چون ریخته شدن خود پدر و کین خواه او، آوارگی چندین ساله خویش، ستم های ضحاک به مردم و بلعیدن مغزهای جوانان توسط مارهای او، ویرانی کشور و حاکمیت جور و کین و خرافه و جهل برآن، دارد و برای همین نبرد را می‌آغازد و ضحاک را از اریکه قدرت فرو می‌کشد و دختران جمشید (ارنواز و شهرنواز) را آزاد می‌سازد و دوباره در کشور ایران زمین، عدالت، شادی و زندگی آغاز می‌شود. آیین ضحاک به فراموشی سپرده شده و ضحاک را به دماوند کوه برده و در بند می‌کشد. فریدون با همسران ضحاک ازدواج می‌کند و صاحب فرزندی می‌شود.

2-www.noormags.com / www.magiran.com / www.isc.gov.ir/
www.irandoc.ac.ir / www.Sid.ir

منابع و مآخذ:

- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۳): «الگوی مطالعه انواع نظام‌های گفتمانی: بررسی نظام‌های روایی، تنشی، حسی، تصادفی، و اتیک از دیدگاه نشانه - معناشناختی»، مجموعه مقالات نخستین کارگاه تحلیل گفتمان، صص ۵۳-۷۲.
- (۱۳۹۲): تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناسی گفتمان، تهران: سمت، چاپ سوم.
- (۱۳۹۱): مبانی معناشناسی نوین، تهران: سمت، چاپ سوم.
- شعیری، حمیدرضا و وفایی، ترانه (۱۳۸۸): راه به نشانه - معناشناسی سیال، با بررسی موردی ققنوس نیما، تهران: علمی و فرهنگی.
- طاهرخانی آقایی، علی (۱۳۸۴): «نمادهای داستان کاوه آهنگر»، رشد زبان و ادبیات فارسی، شماره ۷۵، صص ۴۰-۴۳.
- کالر، جاناناتان (۱۳۸۶): فردینان دو سوسور، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۶۸): از گونه دیگر، تهران: مرکز، چاپ اول.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۶). شاهنامه. ج ۱، تصحیح سعید حمیدیان. تهران: قطره، چاپ چهارم.

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان، سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۵ ۱۲۹

هومن، حیدرعلی (۱۳۸۵): پایه‌های پژوهش در علوم رفتاری. تهران: انتشارات سمت.

